

شیرازه

تردید در نور

شروق: ماریانا الساندری، نویسنده و فیلسوف اگزیستانسیالیست، در کتاب «دین در تاریکی» از منظری تازه به پنج احساس خشم، اندوه، سوگ، افسردگی و اضطراب می‌نگرد و با رویکردی متفاوت از کلیشه‌های بازاری مثبت‌اندیشی، بسر وجوه دیگری از واقعیت زندگی ما در جهان کنونی دست می‌گذارد.

کتاب «دین در تاریکی» که به‌تازگی با ترجمه احسان سنایی اردکانی در نشر بیدگل منتشر شده، نگاهی دوباره به استعاره نور و ظلمت می‌اندازد و از خلال این کار، برخی بدفهمی‌ها و سوءتفاهم‌های موجود درباره احساسات انسانی را به چالش می‌کشد. نویسنده در آغاز کتاب از زمان‌هایی یاد می‌کند که به قعر سایهی فروافتاده‌ایم؛ روزهای مدید مملو از ابهام و غم، ساعت‌هایی لبریز از تردید که ذهن را تیره‌وتار می‌کند و افسردگی‌ای آن قدر عمیق که به نظر می‌رسد خارج‌شدن از آن محال است. او می‌گوید در این دوره‌ها تمام خواسته‌ها م‌ز برای نور و وضوح و روشنایی است. به تعبیر او، مشتاقیم که روز تازه‌ای برآید. حتی مواقعی هم که حالم‌ان خوب است، بیشتر وقت‌ها طالب نوریم. در ذهنمان چیزی «آفتابی» می‌شود، ایده‌ای یکباره «جرقه» می‌زند و می‌خواهیم «پایان شب سیّه، سپید» باشد. ما جذب آدم‌های «گرم» می‌شویم یا کسانی که لیخنندی «درخشان» به لب دارند. او می‌گوید در ایالات متحده که از قدیم سرزمین خودکفایی، خوش‌بینی و قدرت تفکر مثبت بوده، ما با نور رشد و نمو کرده‌ایم. به همه چیز ربطش می‌دهیم، از امنیت گرفته تا هوش، آرامش، امید، خوش‌بینی، عشق، خشنودی، تفریح و بازیگوشی، به هر چه خوبی است. همین پیونده‌های ریز کنار هم به استعاره نور شکل داده، استعاره‌ای که بنا بر آن ترجیح با نور است تا ظلمت. آفتاب حال خوب‌کن‌تر از ابر و احوال خوش برتر از ناخوش‌احوالی است.

موضوع کتاب «دین در تاریکی» همین اصرار بر پیونددادن نور با خوبی و ظلمت با بدی است. نویسنده در این اثر به بررسی خاستگاه‌ها، دلالت‌ها و در نهایت تأثیرات مخرب این پیوندها پرداخته و می‌گوید اینکه بخوایم از ظلمت بپرهیزیم قابل فهم است، اما ما با طلب نور به خودمان لطمه می‌زنیم. به اعتقاد او، ما باید بکوشیم به‌جای تاباندن نور به ظلمت، بیاమوزیم در همین تاریکی چیزها را ببینیم. به این ترتیب می‌توان گفت که «دین در تاریکی» نوعی نگاه است در معنای نوعی از شناخت و همه اشکال احساس‌کردن، تخلیل‌کردن، قضاوت‌کردن، تجسم‌بخشیدن و فکرکردن.

الساندری می‌گوید تقریباً دوهزارو پانصد سال می‌شود که متفکران مختلفی نور و ظلمت را همچون استعاره‌هایی برای معرفت و جهل یا نیکی و بدی در نظر گرفته‌اند. مثلاً افلاطون در رساله «جمهور» این پیوند را از زبان شخصی سقراط آورده وقتی خطاب به دوست‌ش ماجرای عده‌ای زندانی را تعریف می‌کند که به اجبار در غاری حبس شده‌اند، بی‌خبر از اینکه آفتاب همان بیرون است. اما «دین در تاریکی» می‌خواهد نشانمان بدهد که وقتی یاد بگیریم تاریکی را بپذیریم، رفته‌رفته خودمان و تلخ‌کامی‌هایمان را شریف، محترم و آشکارا پرتوآر خواهیم دید. الساندری در این کتاب با الهام از زندگی جمعی از فلاسفه و نویسندگان می‌کوشد نشانمان بدهد رنجمان به معنای معیوب‌بودن نیست، بلکه از لطافت، حساسیت و هوشمندی ما حکایت دارد. متفکرانی همچون آدری لرد، ماریا لوکوئز، میکیل د اوانمونو، سسی‌اس لوئیس، گلوریا آنزالدوا و کی‌پرکوز آن‌قدر در خشم و اندوه و اضطراب‌شان ماندند و تاب آوردند که چشم‌شان به تاریکی عادت کرد.

او می‌پرسد اینکه ما اکثر تلخ‌کامی‌هایمان را بیماری‌های روحی می‌پنداریم، مفید است یا مضر؟ او می‌گوید نور پزشکی غربی چندان میانه خوبی با تلخ‌کامی ما نداشته. مجموعه اصطلاحات پزشکی در مورد پردرکی، اضطراب، سوگ، اندوه و خشم، سوگیری ما علیه تلخ‌کامی‌ها را کم‌تر نه، که بیشتر کرده‌اند. جامعه پزشکی علاوه بر توصیف تلخ‌کامی‌های ما با کلماتی مثل «مخوف»، «ناپسند»، «جاهلانه» و «شرم‌آور»، جامه بیماری، عرضه، اختلال، آسیب، ضعف، کسالت و ناخوشی را هم بر آنها پوشانده. این اصطلاحات پزشکی، عملی را می‌سازند که بر شکست ما و انحراف بی‌بربرگردمان از مسیر کمال استوار است. زیر نورهای مهتابی روان پزشکی، دشوار است کرامت و احترام را در تلخ‌کامی‌هایمان تشخیص دهیم، همان‌طوره‌که تشخیص یک درخت حقیقی در نور روز برای آن زندانی تازه‌آزادشده دشوار بود.

حال پرسش‌های اصلی این کتاب را می‌توان این‌گونه مطرح کرد: چه می‌شود اگر حقیقت، خوبی و زیبایی فقط در نور، بلکه در ظلمت هم یافت شوند؟ اگر باور به چیزی جز این، اشتباهی بزرگ باشد چطور؟ نویسنده می‌گوید این‌همه مدت به ما یاد داده‌اند علیه ظلمت موضع بگیریم، حال آنکه در غار افلاطون خطری به مراتب ملموس‌تر وجود داشت: عروسک‌گردان‌ها. آنها وظیفه داشتند زندانی‌ها را به این اشتباه بیندازند که سایه‌ها اشیای واقعی هستند. چیزی که دوهزارو پانصد سال پیش زندانی‌های افلاطون را نجات داد، آفتاب نبود، فاصله‌گرفتن از عروسک‌گردان‌ها بود.

الساندری معتقد است که مشکل از غار نیست و نور راه‌حل نیست. سایه‌ها در روز روشن هم وجود دارند و اگر کسی بی‌آنکه از حقیقت ظلمت چیزی بگوید، وعده روشنیایی نور را بپتان داد، دارد غرور نیم‌روز و شرم نیمه‌شب را به شما قالب می‌کند. بر این اساس، «دین در تاریکی» فلسفه‌ای خوشبینانه درباره تلخ‌کامی‌هایمان نیست و از ما نمی‌خواهد که قدر دان سوگمان باشیم یا اضطرابمان را دوست بداریم، بلکه نقدی اجتماعی است و در دفاعیات شش فیلسوف از این تلخ‌کامی‌ها ریشه دارد. وقتی زیر نوریم، تلخ‌کامی‌هایمان باعث می‌شوند آدم‌هایی معیوب جلوه کنیم، ولی در ظلمت است که انسان‌بودنمان نمایان می‌شود. هر حال، دوره‌هایی دریچه‌ای است جدید که به روی ما باز می‌شود و دنیایی را نشانمان می‌دهد که دیگران نمی‌توانند ببینند. هریک از فیلسوفان نام‌برده در این کتاب، واژه‌ای نور را برای توصیف تلخ‌کامی‌هایمان به کار می‌برند و با اینکه هیچ‌کدام‌شان افسردگی را نیرویی ایرانیسانی نمی‌انند، زیورک‌شان بهتر از این است که بگویند «با این‌که حالت خوش نیست، دوست‌داشتنی هستی». آنها درک می‌کنند که همه ما نسبت منحصرم‌فردی از ظلمت و نور را درونمان داریم و این نسبت‌ها حتمت، شریف و کاملا انسانی هستند. آنها می‌توانند دین در تاریکی را یادم‌ان بدهند.

ماریانا الساندری در «دین در تاریکی» روی تجربه‌های تلخ‌کامی ما دست می‌گذارد و می‌گوید بعضی از ما با شکلی از آن زندگی می‌کنند و بعضی دیگر هم در آستانه یک تلخ‌کامی دیگرند. او می‌خواهد به ما نشان بدهد که در ظلمت چه‌ها می‌شود. تلخ، تلخ، تلخ. در این کتاب از عروسک‌گردان خبری نیست و فقط فیلسوفانی هم‌راهمان هستند که خشم، اندوه، سوگ، افسردگی و اضطراب را شناخته‌اند. ماریانا الساندری با عنوان فیلسوف «مدافع احوالات تیره» می‌شناسند. او در دانشگاه به تدریس اگزیستانسیالیسم، فلسفه آمریکای لاتین و مطالعات ادیان مشغول است.



دین در تاریکی

ماریانا الساندری
ترجمه احسان سنایی اردکانی
نشر بیدگل

به مناسبت درگذشت فریدون تنکابنی

تنکابنی و روایت مسخ‌شدگی زندگی



پیام حیدرقزوینی

فریدون تنکابنی که روز شنبه هفتم مهرماه در ۸۷سالگی در آلمان درگذشت، از نسل داستان‌نویسانی بود که در ابتدای دهه ۴۰ اولین آثارشان را منتشر کردند. تنکابنی در سال ۱۳۱۶ متولد شده بود و در چند دهه اخیر دور از ایران زندگی می‌کرد. او در سال‌های ابتدایی فعالیتش، به‌جز داستان‌نویسی به همکاری با چند نشریه هم می‌پرداخت و در اینجا بود که سراغ طنزنویسی و به‌طور خاص طنز سیاسی رفت. اما نام او به‌جز در داستان‌ها و طنزهایش، در چند نقطه از تاریخ فرهنگی و سیاسی ایران معاصر به چشم می‌آید. تنکابنی از اعضای هیئت مؤسس کانون نویسندگان ایران بود و همچنین در ۱۰ شب شعر و سخنرانی کانون در سال ۵۶ نیز حضور داشت. او تا سال ۱۳۵۸ عضو کانون نویسندگان ایران بود، اما به دلیل اختلافی که در آن دوران میان هیئت دبیران کانون و تعدادی از اعضا به وجود آمد از کانون نویسندگان ایران کنار گذاشته شد. در سال‌های پرتلاطم و بحرانی دهه ۶۰، تنکابنی از ایران خارج شد و سرانجام دور از ایران هم درگذشت.

تنکابنی ازجمله نویسندگانی به شمار می‌رود که در اواخر دهه ۴۰ و با شدت‌گرفتن سرکوب، تنها به خاطر انتشار یک کتاب زندانی شد. نخستین داستان تنکابنی با عنوان «مردی در قفس» در آغاز دهه ۴۰ به چاپ رسید. داستان‌های تنکابنی نیز مثل آثار برخی نویسندگان شاخص آن دوره همچون ساعدی است؛ اگرچه داستان‌های تنکابنی به لحاظ ارزش‌های ادبی همپای آثار نویسندگان برجسته آن دوره نیست و ازاین‌رو اغلب داستان‌های او در گذر زمان کم‌وبیش اعتبار اولیه خود را از دست داده‌اند. حسن میرعبدینی در «صد سال داستان‌نویسی ایران»، در ارزیابی داستان‌های تنکابنی، او را همچونویسی که در شکل و ساختمان داستان‌هایش اهمیت نمی‌دهد، نامیده و نوشته: «او برای اینکه نوشته‌اش را سرشار از بار اجتماعی کند، داستان و مقاله را درهم می‌آمیزد و با صراحت مسائل روز را گزارش می‌کند. با خشمی که نوشته را از قالب داستان خارج می‌کند، معترضانه در سیر رویدادها دخالت می‌کند، شعار می‌دهد و گاه فحاشی می‌کند. بدین‌سان اثری می‌آفریند که هرچند صاحب اعتبار روز است، اما نمی‌تواند به‌عنوان نوشته‌های ماندگار به تاریخ ادبیات سپرده شود.»

اولین مجموعه‌داستان تنکابنی «اسیر خاک» نام دارد که در سال ۱۳۲۱ منتشر شد. او در این کتاب تصویری از زندگی تهیدستان، طبقه کارگر و محرومان به دست داده است. راوی داستان «مادربزرگ خواب نبوده» که از قصه‌های این مجموعه است، کودک بلیت‌فروشی است که می‌خواهد آرزوی چندساله مادربزرگش را برآورد کند. مادربزرگ راوی این داستان، چند سال است آرزوی خوردن هلسو را دارد و راوی حتی توان برآورده‌کردن این آرزو را هم ندارد و وقتی می‌تواند هلو بخرد پشت پرده‌های ظاهرفریب و خوش‌بینی‌های ساختگی بیرون

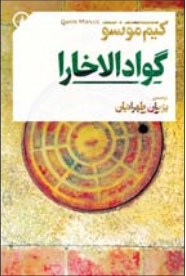
کشد، و ترس‌ها و حماقت‌هایی را که مانع شناخت زشتی‌ها می‌شوند، رودررویمان قرار دهد و به این ترتیب مسخ‌شدگی زندگی را به نمایش بگذارد».
باین‌حال، تنکابنی چندان در قیودند شیوه روایت و سبک داستان‌نویسی نیست و به این خاطر است که اغلب داستان‌هایش از نظر فرمی چندان قابل توجه نیستند.

در داستان‌های تنکابنی صدای خشمگین نویسنده به‌وضوح شنیده می‌شود. این خشم و صراحت به‌خصوص در کتاب «یادداشت‌های شهر شلوغ» که در سال ۱۳۴۸ منتشر شد، دیده می‌شود. او در اینجا از فرم داستان دور می‌شود و به قول میرعبدینی «با نگاهی گذرا به خیابان‌ها و اماکن عمومی وثبت گفت‌وگوهای پراکنده مردم می‌کوشد درماندگی، جهل و فقر آنها را در تضادی مستقیم با هیاهوها و جشن‌های دولتی بنمایاند. او می‌خواهد با توصیف مسائل جزئی، جنبه‌های گوناگون زندگی در شهر بزرگ تهران را نشان دهد و به یک نتیجه کلی برسد. در بخشی از این کتاب آمده: «شهر بیهودگی، شهر هیاهو، شهر سوزان، شهر برهنه، شهر غبار، شهر زباله، شهر لجن، شهر تعفن. شهر جوی‌های فروریزخته کنیده، شهر دیوارهای بلند استوار دشمن‌خو، شهر خانه‌های توسری‌خورده گلی، شهر آهن‌های سرخ ستبر داغ سر به فلک کشیده، شهر حقیر، شهر دود، شهر بادهای خاک‌آلود، شهر نئون، شهر پلیدی، شهر دهاتی، شهر کج‌سلیقه، شهر خیس گل‌آلود کنیف سرد چندش‌انگیز، شهر عریان، شهر پاییز، شهر ماتم، شهر شب، شهر خستگی، شهر خیر، شهر سکوت، شهر تجمل، شهر تحمل، شهر خفت…».

انتشار همین کتاب منجر به دستگیری و زندانی‌شدن تنکابنی در سال‌های پیش از انقلاب شد. اما تنکابنی در برخی از داستان‌هایش توانسته به خوبی از آثار اجتماعی استفاده کند و این داستان‌ها را می‌توان بهترین طنز او دانست. «ماشین مبارزه با بی‌سوادی» یکی از این قصه‌هاست که تنکابنی در آن با استفاده از طنزی اجتماعی، کلیشه دروغین حکومت شاه در مبارزه با بی‌سوادی را رسوا کرده است.

حصارهای خودساخته

خانهاش هست، اما او خودش در آبارتزمان زندگی می‌کرد و کارگاه نجاری پدرش هم در طبقه همکف ساختمانی بود چهارتا چهارراه آن‌ورتر از محل زندگی‌شان. پسرعموهایش هم خانه و زندگی‌شان وضعیت مشابهی داشت. عمو رگوتارذ تنها فرد فامیل بود که کارگاه و خانه‌اش را یک‌جا با هم داشت که با یک اتاق خواب کوچک از هم جدا می‌شدند. اتاقی که حالا بنیای شده بود. از کارگاه که بیرون می‌آمدی، به همان‌خانه می‌رسیدی با یک میز بزرگ، چلچراغ، مبل‌ها، راه‌روها و درهای اتاق‌خواب‌ها».
کیم مونسو از نویسندگان معاصری است که در سال ۱۹۵۲ در بارسلونای اسپانیا متولد شده است. مونسو که نام اصلی‌اش خواکیم مونسونی گمس است، در دانشگاه گرافیک خوانده و بعد از آن هم در همین رشته مشغول به کار شد، اما خیلی زود شغش را عوض کرد و به خبرنگاری و نویسندگی برای نشریات و رادیو و تلویزیون ایالتی کاتالان روی آورد. سپس او به داستان‌نویسی پرداخت و به‌جز نوشتن برای رسانه‌ها و داستان‌نویسی، در طراحی‌های کمیک، ترانه‌سرایی، بازیگری، فیلم‌نامه‌نویسی و مترجمی هم فعالیت کرده است. مونسو به زبان کاتالانی می‌نویسد و تاکنون جوایز متعددی هم به دست آورده است. مونسو چندان تأثیری از داستان‌نویسی کاتالانی نگرفته و البته می‌توان ردی از تأثیر پتر کالدروس و فرانسسک ترابسال را در آثار او دید. دونالد بارتلمی، خولیو کورتاسارو رمون کئو را می‌توان نویسندگانی دانست که الگوی مونسو در داستان‌نویسی بوده‌اند. مترجم «گوادالاخارا» در بخشی از یادداشت ابتدایی کتاب نوشته که آثار مونسو را توصیف‌کننده بدعت‌ها و محس‌هایی دانسته‌اند که انسان برای خود می‌سازد؛ حصارهای مدور خودساخته‌ای که گیرمان می‌اندازند. همان‌طور که اشاره شد، از مونسو تاکنون چندین اثر به فارسی ترجمه شده که یکی از آنها «زخم و نوزده داستان



گوادالاخارا

کیم مونسو
پژمان طهرانیان
نشر نی

عطف

کانتی

به روایت کانتی

شروق: الیاس کانتی از مهم‌ترین نویسندگان آلمانی‌زبان قرن بیستم است که در ایران هم به لطف ترجمه‌های خوبی که از برخی آثار او در دست است، به خوبی شناخته می‌شود. کانتی به‌جز داستان‌ها، رمان‌ها و نمایش‌نامه‌هایش، سه کتاب هم دارد که در آنها به شرح زندگی خود پرداخته است. اولین کتاب این مجموعه سه‌تایی، «زبان نجات‌یافته» نام دارد. این کتاب که چند سال پیش با ترجمه حسن نقره‌چی در نشر نیلوفر منتشر شده بود، اخیرا باژپول شده است.

«حکایت یک نوجوان» عنوان فرعی این کتاب است و از این نام مشخص است که کانتی در اینجا به شرح زندگی‌اش در دوران کودکی و نوجوانی پرداخته و درواقع از دورترین خاطره‌هایش آغاز کرده است. باین‌حال و آن‌طورکه در پیشگفتار کتاب هم اشاره شده، کانتی در این کتاب فقط به شرح حوادث پیش‌آمده در طول زندگی خودش نپرداخته، بلکه در آنها «اوضاع اجتماعی و تفکرات خود را نیز از محیط این حوادث در زمان خود» به تصویر کشیده است.

کانتی در سال‌های دهه هفتاد میلادی بیشتر به شرح زندگی خود می‌پرداخت. «زبان نجات‌یافته» اولین کتابی است که در این دوره یعنی در سال ۱۹۷۷ منتشر شد. او در این کتاب به شرح زندگی‌اش تا سال ۱۹۲۱ پرداخته است. دومین کتاب، «مشعل در گوش» نام دارد که در سال ۱۹۸۰ منتشر شد و کانتی در آن شرح زندگی‌اش را در فاصله میان سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۱ نوشته است. «بازی چشم» نیز سومین کتاب است که در سال ۱۹۸۵ به چاپ رسید و به سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷ مربوط است.

در ترجمه فارسی «زبان نجات‌یافته»، به‌جز پیشگفتاری که در آن شرحی مختصر درباره کانتی و آثارش آمده، متن سخنرانی او هنگام دریافت جایزه نوبل ادبی در ۱۹۸۱ هم ترجمه شده است. فصل اول این کتاب به نخستین خاطرات کانتی مربوط است که در بخشی از آن می‌خوانیم: «نخستین خاطراتم رنگ سرخ می‌پذیرد. دخترپچه‌ای مرا در آغوش گرفته از یک در بیرون می‌آورد. زمین روبه‌رویم سرخ است و سمت سرخ است. در همان سطح، روبه‌رویمان دری گشوده می‌شود و مردی خندان از آن بیرون می‌آید. مهربان به سویم می‌آید. بسیار نزدیک می‌شود. می‌ایستد و به من می‌گوید: زیانت را نشان بده!

زیانم را بیرون می‌آورم، او دست در جیبش می‌کند. یک چاقوی جیبی از آن درمی‌آورد. آن را می‌گشاید و به زیانم بسیار نزدیک می‌کند. می‌گوید: حالا زیانتش را می‌بریم. می‌ترسم زیانم را عقب بکشم. نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. الان است که لبه تیز چاقویش با زیانم تماس پیدا کند. در لحظه آخر چاقویش را پس می‌کشد. می‌گوید: امروز هنوز نه، فردا. چاقویش را بار دیگر می‌بندد و آن را در جیبش می‌نهد. هر روز از آن در، به سرسرای سرخ وارد می‌شویم. در گشوده می‌گردد و مرد خندان ظاهر. می‌دانم چه می‌زند. برای همین، ترس برش می‌دارد از سرخوردن سبک‌بال انگشتانش روی دکمه‌ها و جاری‌شدن کلمات، یکی‌یکی پس از دیگری و به دنبال آن شکل‌گرفتن سطرها یکی‌یکی از پی سطری دیگر، بدون اینکه او بتواند روی موضوعی برای داستان تمرکز کند، چون به دور و درازها خو گرفته است؛ بعضی وقت‌ها باید صد صفحه بنویسد تا خودش سر آرد و بعد که دارد چه می‌نویسد، و بعضی وقت‌ها حتی دوست صفحه کفایت نمی‌کند، هیچ‌وقت بابت طولانی‌شدن نوشته‌هایش نگرانی به خود راه نداده است. هر چه طولانی‌تر بهتر؛ به هر سطر جدیدی خوشامد گفته چون سطرها، یکی پس از دیگری، هم نشان‌دهنده حجم عظیم کارند هم عظمت اثرش. و برای همین-حتی اگر هم یک، دو یا پنجاه سطری که در طول یک روز نوشته عملا چیزی به داستانش اضافه نکند- هرگز حذف‌شان نمی‌کند.»



زبان نجات یافته

الیاس کانتی
ترجمه حسن نقره‌چی
نشر نیلوفر